

رد نیست بسوی اتفاق افتاد هر چند از مادر ستوری خواست همیاد
نازی بسیار کرد و ستوری گرفت چون عزم بیرون آمدن کرد مادر فرزند
داد و کتاف گرفت و روی بر روی هم از زاده کردیم این بادیه هجوه
بی پایانی وین درد فراق سخت بود معانی خوش از اهل آن خانداک برآمد
فراق مادر را این چنین از هاست تا فراقه را چای بود اندک آن مادر گفت
خداوند آنرا بسپردم آن روز نه روی بکعبه نهاد و در منزل از هفتافله
بس ماند و در آن بوی رسیدند و قصد هلاک وی کردند آن جوان آواز
داد که یا قریب عتر بعد اغتی آواز شنید که لبیک زد آن صغیر شد
باز نکرست کسی را ندیدند قصد کشتن وی کردند باز گفت یا قریب غیر
بعید اغتی از نزد یک آواز شنید که لبیک زد آن صغیر شد
و باز کسی را ندیدند قصد کشتن وی کردند دیگر بار گفت یا قریب غیر
اغتی سواری دیدند که آمد شمس بدست گرفت در رسید و دزدانرا هلاک
کرد آن جوان گفت که تو کیستی گفت من همانم نام من در آن جزیره طاعت
میکردم و سلاح در پیشم جایز و بخت بودم و استیغ میدیدم و نمی دا
لشتم که حکمت آن چیست چون ترا این واقعه افتاد چرا الهام دادند که
بروشین

۱۶۹
بروشین شبهه دفعه که نومناجات کردی تو سپیدم چون روی مادر بهی سلام من
بوی زبان و بگو که امانتی را که بحق سپرده بودی باز بسپردم خداوند آن
زن فرزند را بسپرد که دوست میداشت و بر از فرزندان جدا می کردی مافوق حید
و معرفت داد و دست میدادیم بسپردم مردم آخر از نماز جدا مگردان آزاد پدر
سبب زوال ایمان من بود و حشود می مادر و پدر سبب بقای ایمان مالک
دنیار در کعبه بود در خواب شد شنید که بگو بر گفت که برو آن جزایر که
در آن تاریکی میزارد بگو که ترا از رحمت ما ضعیف نیست میدار شد باز در خواب
شد باز شنید که پیغام ما رسانند از خواب برخاست و در حوالی حرم حرافی
در دیدار از امیر گریست گفت ای خیر ترا نشو اینده ما بدیخ سال است نام من میشنوی
گفت سبب چیست گفت در سستی شقی بر روی پدر زده ام و ندان پدر شکسته
ام پنج سال است نام من میگویم و نمیدانم که عاقبت حال من چون خواهد بود و
در کدام وادی و وزخ در عذابم بخوام افتاد و ای بر فرزندان که پدر و مادر
از آن ناخشنود است مالک نیوانی بسپردا گفت که چاره است کجا است گفت در
فلان قبیله اسمی که حج آمده است مالک بنسائی زود روی تو را دید پیش

Copyright © King Saud University